



سعی بین ترس و امید

چون «عشق از دیدگاه چهار متفکر» است. صابری صاحب کتبی چون «سلطان عشق» و مترجم کتاب «دکارت» است.

گفت وگو با استاد فلسفه و عرفان اسلامی

سعی بین ترس و امید

دکتر علی محمد صابری، دانش‌آموخته دکتری فلسفه و صاحب تالیفاتی چون «عشق از دیدگاه چهار متفکر» است. صابری صاحب کتبی چون «سلطان عشق» و مترجم کتاب «دکارت» است. وی همچنین دبیر مجمع عالی پیامبر اعظم است. مکتوب حاضر حاصل گفت وگو با این استاد فلسفه و عرفان اسلامی درباره حج است.

وجوه تمایز حج با دیگر عبادات چیست؟

حج از بزرگ ترین عبادات اسلامی محسوب می شود. از جهتی عبادتی است که مجموعه تمام عبادات است. یکی از درجات اهمیت حج به خاطر پوشیدن لباس احرام است که نشانه ایمان و تقواست و خلع لباس دنیا و دوری از تعلقات دنیوی است. هیچ عبادتی مانند حج مجموعه ای از عبادات نیست. روزه فقط خلع لباس دنیا و نماز پوشیدن لباس تقواست، ولی در حج خالی شدن از همه علایق و پوشیدن لباس عشق و معرفت دیده می شود. حج دارای اسرار و رموز و حکمت های بیشماری است که اهمیتش از اسرار آن حائز اهمیت بیشتری است. سه دسته از مردم به حج می روند؛ عده ای به حج می روند که عمل ظاهری انجام داده باشند و به عنوان یک عبادت ثواب ببرند. عده ای حج می روند که نه فقط خانه را ببینند بلکه صاحبخانه را ببینند و عده ای به حج می روند که خانه و صاحبخانه را در درون خود ببینند. به قول رابعه عارفه بزرگ که می گوید قصد حج کردم و به زبان اشهد ان لا اله الا الله را می گفتم و خانه را می دیدم و بعد به دل اشهد ان لا اله الا الله را می گفتم و به شهود می رسیدم و بعد صاحبخانه را دیدم.

به قول سعدی:

هرگز حضور حاضر و غایب شنیده ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

در واقع اولین اهمیت حج در این است که تمرینی است برای زندگی. این مهم است که جزو کدام دسته باشیم و بدانیم از عبادت حج چه می خواهیم برداشت کنیم. در حج هنگامی که احرام می بندیم و چیزهایی را بر خود حرام می کنیم، زمانی که کوتاه هم نیست، هیچ خطایی نباید از حاجی سر بزند. حج ریاضت و تمرین دشواری است به نحوی که در دیگر ایام زندگی هم باید از آن الگو بگیریم تا بتوانیم آلودگی ها را ترک کنیم تا برکت زندگی را به همراه داشته باشد. حج جلوه ای است برای انسان که فرصتی پیدا می کند برای قدردانی از نعمات الهی.

دومین خصوصیت حج این است که بر همه واجب نیست و بر کسانی که استطاعت دارند، واجب است و ملاک تنها استطاعت مالی نیست که استطاعت حال درونی فرد هم مهم است که درباره آن عارفان مطالب فراوانی آورده اند. اگر فقط به استطاعت مالی توجه کنیم آن وقت حج فقط در استطاعت افراد غنی است و افراد ضعیف تر از آن محرومند. عطار در تذکره الاولیا از عبدالله بن مبارک می گوید پیغمبر به خواب او می آید و می فرماید فقط حج تو قبول است، در حالی که او اصلاً به حج نرفته بود و مال خود را به خانواده بی سرپرستی داده بود؛ خانواده ای که از شدت گرسنگی کبوتر مرده ای را خورده بودند و او مالش را به آنها بخشید و به حج نرفت و پیغمبر به او فرمود امسال فقط حج تو قبول شده است، اما خداوند اجازه می دهد در چنین روزی همه مردان و زنان این مراسم را به جا آورند. این فراخوان است برای همه بندگان. اما باید استطاعت مالی و جانی داشته باشد. سومین حکمت حج این است که حج نشانه ای از عظمت اسلام است، به نحوی که عده ای از مسلمین کنار هم جمع می شوند که عبادتی را انجام دهند و عبادتی جمعی است و این نشان دهنده اتحاد بین مسلمین است که تفرقه ای بین آنها راه ندارد.

چهارمین حکمت حج این است که جنبه تربیتی دارد و سیر آفاق و انفس است. حضرت علی(ع) در یکی از قصاید خود اشاره می کند سفر حج پنج فایده دارد: رفع اندوه، کسب معاش با برکت، دانایی، ادب و همنشینی با ارباب نظر.

اینجا جنبه های تربیتی حج است. یکی دیگر از حکمت های حج این است که خود مکه قابل احترام است که خداوند می فرماید اولین خانه ای که برای مردم بنا شد، خانه ای است که در مکه است که مبارک است و شاید نشانه ای باشد و باعث هدایت مردم است، به همین دلیل ارزشمند است.

حج از منظر ارتباط ملل و اقوام مختلف اسلامی چه آثاری دارد؟

منظور کلی از حج از نظر ظاهری بروز اتفاق و اتحاد بین مسلمین است و ایجاد معرفت بین ملل مختلف اسلامی که البته مسلمین می توانند استفاده های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی از حج کنند یا از جنبه مساوات عمومی و تحمل مشقات این سفر که موجب ازدیاد صبر می شود؛ همچنین آثار معنوی برای سالکین الی الله دارد که می فهمند در حج مقصد اصلی و واقعی کعبه حقیقی است. هر یک از این اعمال خود دارای اسراری هستند.

حجاج باید احرام ببندند و احرام اعمال و آداب خاصی دارد؛ آدابی مثل لباس احرام و واجبات آن برای شما چه معنایی دارند؟

حج دعوت خداوند است. خداوند انسان را به خانه خود دعوت کرده، انسانی را که خداوند به او کرامت بخشیده و حاجی با دیدن میزبان خود با شوق وارد می شود و از نظر ظاهری باید طاهر باشد. وقتی احرام می کند همه مسائل دنیوی را بر خود حرام می کند و از ما سوی الله قطع می شود. علایق را کنار می گذارد. از شهوات نفسانی عبور می کند. لباس احرام باید شبیه لباس آخرت باشد و دوخته نشود.

باید همه افراد در پیشگاه خداوند مانند مردگان یکسان باشند. نمونه صحرای محشر، صحرای عرفات است. در این بیابان همه سفیدپوش هستند، مانند صحرای محشر. در ایام احرام باید رفتار کنترل شود و رفتار نامطلوب کفاره دارد. مانند صحرای محشر که همه اعمال نامناسب افراد جزا دارد. حجاج با تمام این احوال به پیشگاه مقدس الهی وارد می شوند. کسی که خواهان رسیدن به وصال دلدار است باید از هر چه غیر اوست دست بکشد و بدون هیچ علاقه ای به غیر، به سوی او برود و لباس مرگ بپوشد. وقتی احرام بست با زبانش لبیک می گوید. ندای الهی را می شنود و اکنون لبیک می گوید و دعوت خداوند را اجابت می کند. در مقابل پدر روحانی و معنوی که ندا سر می دهد، جواب این ندا را با لبیک می دهد. اولین بار حضرت ابراهیم(ع) به این ندا لبیک گفت و جانش این ندا را شنید و زمانی که به مشاهده با دل به خداوند رسیدیم آن گاه با دل لبیک می گوییم.

به قول سعدی:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجبم ز گفتن و خلق از شنیدنش

وقتی به دیدار نائل می شویم دیگر جای سخن گفتن نیست. طواف خانه خدا شروعش از حجرالاسود است. حجرالاسود سنگی است که از آسمان و بهشت آمده و نیروی الهی و ماورائی در این سنگ موجود است. شروع طواف از حجرالاسود نشانه حیات واحد ماست.

من یار ملک بودم و فردوس برین جایم بود

طواف حج، هفت دور است. ما عدد هفت را در جاهایی دیگر از سنت اسلامی نیز می بینیم. علت تعداد ادوار طواف چیست؟

هفت عدد اسرارآمیزی است، هفت روز در قرآن، هفت آسمان، مراحل سیر و سلوک نیز هفت مرحله است و خلقت در هفت روز بوده. طواف هفت دور است. شانه چپ طواف کننده به سمت کعبه است و نشان دهنده این است که قلب مورد توجه خداست و خانه معنوی خداست، مگر این که بر اثر گناه سیاه شده باشد. قلب واسطه بین خداست.

حدیث قدسی موجود است که قلب عارف عرش خداست، قلب العارف عرش الله؛ به هر حال عجز و نیازمندی در کنار کعبه چنان شدت پیدا می کند که می فرماید به سوی خدا برگرد. وقتی بندگی انجام می دهد به موت اختیاری می رسد.

آیا حجاج در صفا و مروه، یاد سعی هاجر را زنده می کنند؟

صفا و مروه از دیگر مراحل است. پیغمبر اسلام هم ابتدا از مکان صفا، مردم را به توحید دعوت کرد و جوشش رحمت و دیانت حق از آن مکان به ظهور رسید. مراحل سلوک در صفا یک مرتبه بین خوف و رجاست. امیدواری به حق که سالک در حال حرکت به سمت

خدا با انقلاب فکری و حیرت و مضطرب راهی را طی می کند به سمت خدا. نفس اماره او ملول شده و نفس مطمئنه او ندای ارجعی الی ربک را سر می دهد تا برای مراحل دیگر آماده شود. وقتی به صفا می رود سالک باید در صفای روحش، آسمان چهارم را ببیند.

در مراحل بعدی حج، حجاج به صحرای عرفات می روند. طی مراحل مختلف حج، عرفات حس خاصی برای حجاج دارد و به نوعی کامل ترین خلوص از همه تعلقات وجود دارد. این خصوصیت عرفات از منظر عرفانی چگونه توصیف می شود؟

کسی به عرفات می رود که از خود بیخود شود و بر اثر دیدار محبوب خویش عرفان پیدا کند و عارف شود و به عرفات حق برسد. آدم و حوا در عرفات به زمین فرستاده شدند و اولین بار آنجا همدیگر را دیدند. سالک قبل از این که به عرفات برود باید به منی برود و رفتن به منی به معنای پا گذاشتن روی منیت خویش است و این توقف، مقدمه رفتن به عرفات است و ابتدای وقوف به عرفات است، یعنی بعد از بیتوته در منی و رفع خستگی روی به سوی عرفات می رود. عرفات، عرفان و شناخت خداوند است. عرفات صحرای شناخت است.

کی رفته ای زدل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

این بیابان، بیابان ویژه ای است، جایی است که توبه حضرت آدم در آنجا قبول شد و حضرت ابراهیم(ع) آنجا به فیوضات الهی بهره مند شد و کوه عرفات را جبل الرحمه می نامند. توقف در عرفات معرفی بنده به خداست و توقف در آنجا به معنای عشق درونی به خداوند است. امام حسین(ع) در عرفات با بهترین کلام با خداوند خود سخن می گوید. تا زمانی که آفتاب غروب نکرده نباید از آنجا حرکت کند و این به معنای این است که آفتاب حق در وجودش نباید غروب کند.

بعد وارد مشعرالحرام می شود. سنگی که به شیطان زده می شود از مشعرالحرام برداشته می شود. صحرای مشعر صحرای شعور است و انسان باشعور و آگاهی سنگ به سوی شیطان پرتاب می کند که این شیطان در واقع نفس اوست. اگر ریگ ها را از صحرای مشعر که محل شعور و آگاهی است برداریم، به اطاعت محض از خداوند می رسمیم. از بندگی و نیازمندی در آن سرزمین نباید برداشت. در مشعر به تقرب حق می رسمیم.

به نظر می رسد منا بیش از هر چیز داستان ابراهیم را برای ما تداعی می کند. این همه حضور حضرت ابراهیم در مراسم و آیین های حج از چه روست؟

حضرت ابراهیم فرزندش اسماعیل را در منا می خواست قربانی کند. ابراهیم و اسماعیل غیر از اطاعت امر محبوب چیز دیگری در ذهنش نبود. اطاعت امر الهی خیلی سخت است. قربانی کردن اول به معنای قربانی کردن امیال نفسانی است. به معنای از بین بردن امیال نیست، به معنای اعتدال در استفاده از آنهاست. قربانی کردن به معنای قربانی کردن نفس است برای انسان ماندن. حکمت بعدی قربانی این است که ایام الله است.

عید قربان جزو ایام الله است، روحیه تکامل طلبی حضرت ابراهیم که در مقابل امر خداوند تردید نکرد و اطاعت کرد. نشانه اطاعت محض اوست از خداوند. قربانی، طومار بت پرستی را درهم پیچید. پنجمین حکمت قربانی که از دیدگاه جامعه شناسی مهم است، این که یک تکامل انسانی و حرکت اجتماعی در جامعه به وجود آمد. حتی این دستور به هابیل و قابیل هم داده شده هابیل که یک گوسفند فربه و قابیل گوسفند ناتوانی را آورد که قربانی هابیل به درگاه خداوند قبول شد. برای خدا باید از بهترین هایت بگذاری و بهترین قسمت مال را باید برای خداوند فدا کرد. از مال و جان خود نباید مضایقه کنیم.

در مورد حضرت موسی نیز در قوم بنی اسرائیل قربانی کردن اهمیت داشت. قربانی کردن سر بعدی قبول شدن در امتحان الهی است. خداوند ابراهیم را با این قربانی امام کرد و به او لقب خلیل داد و این زمانی است که ابراهیم از امتحان الهی سربلند شده است. بعد از قربانی کردن نفس به اعتدال می رسد و همه چیز را بر خود حرام می کند، جز آن چیزی که به خاطر خداست. برای خاطر خدا همه چیز را دوست دارد چون به امر خداوند توجه کرده و اگر توجه به مادیات می کند، بندگی مادیات را نمی کند تا شایستگی طواف خانه خدا را پیدا کند و به دیدار صاحبخانه نائل شود و در همین جاست که به رمی جمرات می رسد. ابلیس چندبار قصد داشت ابراهیم(ع) را فریب دهد، ولی ابراهیم(ع) از تمام وسوسه های شیطان گذشت و آنها را سنگ زد؛ در واقع سنگ به دل سیاه خود زد و پا روی نفس خود گذاشت و نفس خود را از شیطان دور کرد و امنیت را از خود دور کرد و بعد از رمی جمرات با معرفت به مکه باز می گردد و با اخلاص نماز می گزارد و سعی بین صفا و مروه را به جا می آورد.

پس از قربانی، حاجی از احرام خارج می شود. چه نسبتی بین عمل قربانی با خارج شدن از احرام و حلال شدن محرمات وجود دارد؟

از اینجا به بعد چیز هایی که حرام شده بود به دلیل قربانی کردن نفس دوباره حلال می شود و باید بدانیم همیشه در منا هستیم و بدانیم ابلیس هیچ کدام از دستورات شرع را منع نکرد فقط با یک تکبر از درگاه خداوند رانده شد. پس توجه و تذکر باید به سمت خدا باشد و در طواف خانه دل بکوشیم صاحبخانه را بیابیم. جهاد اکبر کرده باشیم، یعنی جهاد با نفس. اینجاست که تمام مناسک حج معنا پیدا می کند. اگر سوال کنند علت مامور شدن حاجی به حج چیست، پاسخ می دهیم که با ورود به حرم امن الهی و رسیدن به حال خشوع و بیزاری از امور دنیا و صبور بودن در مراحل سخت حج، سراسر وجودش را به حق می آورد و خودش را خوار بشمرد و روی به سوی خدا بیاورد، در نهایت خشوع برای رسیدن به دیدار خداوند. اگر احرام بستنی باید هر چیزی را بر خود حرام کرده باشی و اگر گوسفندی را قربانی کردی باید نفست را به قربانگاه برده باشی. اگر طواف کردی باید هفت مرتبه سیر و سلوک کرده باشی تا حاجی شده باشی.

جنبه های غیرفردی حج چه پیوندی با حال درونی فرد در حج دارد؟

اگر کسی بتواند بر نفس خود غلبه کند، می تواند تمام مخلوقات خداوند را محترم بشمارد و با کسی سر جنگ نداشته باشد و نفس را دشمن خود می داند و همه را دوست دارد.

به قول سعدی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

کسی می تواند اتحاد و پیوند قلبی به وجود بیاورد که نفس و تکبر را در خود کشته باشد. مولوی می فرماید:

متحد جان های مردان خداست

جان گرگان و سگان از هم جداست

یعنی فقط مومنین و مردان خدا می توانند با هم یگانه باشند و وحدت داشته باشند. در قرآن هم می فرماید خداوند بین مومنین وحدت و یگانگی ایجاد می فرماید. خداوند رحمتش از غضبش پیشی می گیرد. انسان الهی باید متصل به رحمت الهی بشود.

شخصی که به صلح درونی می رسد، می تواند صلح اجتماعی هم برقرار کند، ولی کسی که به چنین احساسی نرسیده باشد و نفس را درون خود نکشته باشد، نمی تواند صلح اجتماعی برقرار کند. تا عدالت در خود انسان پیاده نشود نمی توان در جامعه عدالت را پیاده کرد. وقتی همه این خصایص در وجود خود فرد از بین رفت، آن هنگام می تواند در جامعه نقش مثبتی داشته باشد.

مهاتما گاندی از عارفان بزرگ هندی است که وقتی سفیر انگلیس از او می پرسد گاندی تو هستی که تمام جهان را به هم ریختی؟ می گوید: من وقتی به نفس خودم مسلط هستم، می توانم به تمام جهان سیطره پیدا کنم. پس صلح و اتحاد اجتماعی به دست نمی آید مگر با صلح معنوی. بین اجتماع عرفا، اختلافی وجود ندارد. همیشه جاهلان مشکل دارند. در جامعه دانایی مشکل وجود ندارد. حضرت عیسی(ع) می فرماید با کسی همنشینی کنید که شما را به یاد خداوند بیاورد. این چنین افرادی با یکدیگر اختلافی هم ندارند و تفرقه ای بین آنها نیست.

آیا رسیدن به صلح درونی از سویی و رسیدن به صلح اجتماعی از سوی دیگر، تقدم و تاخر ندارد؟

کسی که به تزکیه نفس نرسد به صلح اجتماعی نمی رسد. تقدم و تاخر ندارد، ولی ذاتا باید در یک دستگاه معرفتی و تزکیه نفس قرار بگیرد.

از نظر هانری کربن، کعبه مرکز وجود آدمی است که باید به آن برسد و معنای کعبه رسیدن به مرکزیت جان است:

از دید یک سالک الی الله تمام این مراحل سیر و سلوک الهی هستند برای لقاءالله. در هفت شهر عشق عطار هم هرکدام از این پرنده ها گرفتار نفسانیت خود هستند و وقتی عازم سفر می شوند به حج باطنی می روند و این چند پرنده نفس را در خود می کشند تا وجودشان توان پرواز داشته باشد و از دنیا رها شوند و در حج هم همین مسأله است. حج یکی از عبادات بسیار مشکل است که نشان

می دهد مراحل سیر و سلوک بسیار مشکل است و نشان دهنده مراحل سخت سیر و سلوک است. منی مرحله فنا فی الله است، وقتی برمی گردی به کعبه و دوباره طواف می کنیم مرحله بقای الی الله است.

در این مرحله من وجودی سالک از بین می رود و او به مرحله دیدار خداوند نائل می شود و منظور از عرفات، شناخت من حقیقی افراد است. عرفان یعنی شناخت خود فرد و جان متصل به جانان می شود و پیوند می خورد. مراحل سیر سلوک و فنا فی الله و بقا فی الله نشانه هایی هستند از مراحل سیر و سلوک. کسی توان لبیک گفتن دارد که خداوند او را دعوت کرده باشد و خدا او را صدا زده باشد. هرکسی بدون دعوت خداوند اذن ورود به حج را ندارد. ندای الهی بالاترین نداهاست. (ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) و در این هنگام و رسیدن به این مراحل است که نفس مطمئنه برمی گردد به سوی ماهیت اصلی خود.

مهدی امام بخش - جام جم